



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و هفتاد و هشتم





خانم حداد از کرج



به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان.

گفتن مهمانِ یوسف علیه‌السلام که آینه آوردمت که تا هر بار که در وی نگری و روی خوب خویش را بینی، مرا یاد کنی.

گفت یوسف: هین بیاور ارمغان
او ز شرم این تقاضا زد فغان

گفت: من چند ارمغان جستم تو را
ارمغانی در نظر نامد مرا

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۲ و ۳۱۹۳

حَبَّه‌ای را جانبِ کانِ چون بَرَم؟
قطره‌ای را سویِ عَمانِ چون بَرَم؟

زیره را من سویِ کرمان آورم
گر به پیشِ تو دل و جان آورم

نیست تخمی کاندرین انبار نیست
غیرِ حَسَنِ تو، که آن را یار نیست

لایق، آن دیدم که من آینه‌ای
پیشِ تو آرم، چو نورِ سینه‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۴ تا ۳۱۹۷

تا بینی روی خوب خود در آن
ای تو چون خورشید شمع آسمان

آینه آوردمت، ای روشنی
تا چو بینی روی خود، یادم گنی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۸ و ۳۱۹۹

حضرت یوسف علیه السلام به مهمانش گفت آن هدیه را بیاور، مهمان از خجالت شروع به فغان و ناله و توجیه کردن کرد و گفت من هر بار هر چه خواستم که برای شما هدیه‌ای بیاورم اما هدیه‌ای که لایق شما باشد را نیافتم؛ آیا دانه‌ی کوچک و بی‌ارزشی را چه‌طور به معدن در می‌شود برد؟ یا آیا قطره‌ی ناچیز را چگونه می‌شود برای دریا هدیه برد؟ حتی اگر من دل و جانم را برای تو هدیه بیاورم، همانند این است که زیره به کرمان برده‌ام! به جز زیبایی تو آیا دانه‌ای هست که در انبار تو نباشد؟ که تنها زیبایی توست که بی‌نظیر است و ماندنی ندارد. تنها چیزی را که لایق تو دیدم برایت بیاورم، آینه‌ای بود که برایت آورده‌ام.

ای کسی که چون آفتاب مایه‌ی روشنایی آسمان هستی، به این دلیل آینه آوردم تا آن روی زیبایت را در آن بنگری. ای روشنایی دیده‌ها برایت آینه آوردم تا هرگاه که به آینه می‌نگری مرا به یاد آری؛ در روز قیامت خداوند به ما می‌گوید: ای بنده‌ی من برای من چه چیزی را هدیه آورده‌ای؟ جواب بده، چه چیزی را؟! اما ما که یک عمر همانیدگی داشتیم شرمسار و پشیمان، جوابی نداریم که بدهیم که اگر خالصانه به سوی خدا برویم، او حتی آینه‌ی پر زنگ ما را با تمام زنگ و سیاهیش می‌پذیرد و صیقل می‌دهد و ما را می‌بخشد و به خودش زنده می‌کند.

دوست یوسف علیه‌السلام، تنها کار درستی که انجام داد این بود که با پذیرش توانست با صدق و صداقت تمام، به خالی بودن دست خود با فضاگشایی اقرار کند و با پذیرش و تسلیم به پیش یوسف برد که اقرار او باعث پذیرفته شدنش شد.

اگر ما هم هر لحظه با فضاگشایی و پذیرش با این دو کلید طلایی به پیشباز اتفاقات برویم همان‌دم خداوند دستان را خواهد گرفت که او پاداش فضاگشایی و عدم شدن ما را خواهد داد.

آینه بیرون کشید او از بغل
خوب را آینه باشد مشتغل

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی

هستی اندر نیستی بتوان نمود
مال داران، بر فقیر آرند جود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۰ تا ۳۲۰۲

آنگاه آینه را از زیر بغلش بیرون آورد، آینه زیبارویان را مشغول زیبایی‌هایشان می‌کند. اگر صادقانه به پیش معشوق به کم و کاستی خود اقرار کنیم، آن موقع آن زیبارو قطعاً دستمان را خواهد گرفت و آینه‌ی پر از زنگ و تیره‌ی ما را پاک و صیقلی خواهد کرد؛

تنها باید تسلیم باشیم و هر لحظه فضاگشایی کنیم و لحظه به لحظه صبر را پیشه‌ی کار و عملمان کنیم، ناظر بر اعمالمان باشیم، آن موقع انبساطی در اثر این عشق بر قلبمان تابیده خواهد شد که راهنمای با ثباتی ست که خیلی قدرتمند ما را هدایت می‌کند و حس امنیت را بر مرکز ما می‌تاباند و ما را روشندل و شادمان می‌کند و اگر خالصانه به سوی خداوند برویم، او هم ما را خواهد پذیرفت و روی ما همانند روی یوسف علیه‌السلام زیبا خواهد شد.

آینه‌ی هستی چیست؟ نیستی! اگر تو احمق نیستی و خودت را به نادانی نمی‌زنی، نیستی را انتخاب کن! اگر باز هم خودت را مشغول همانیدگی‌های دیگری نمی‌کنی، می‌توانی! اگر هنوز در می‌دانم‌های ذهنت غرق نشدی و می‌توانی خودت را نجات دهی می‌توانی! اگر می‌توانی ببینی و متوجه شوی که همانیدگی‌ها و دردها و باورهایت واقعی نیستند و تو را زنده و جاوید نخواهند کرد، می‌توانی! اگر در این لحظه شاهد مردن به ذهنت هستی و بتوانی به نیستی ذهنت اقرار کنی که من ذهنیت وجود خارجی ندارد و چیزی جز عدم، جز زندگی و عشق وجود ندارد، می‌توانی! و اگر بتوانی منیت را بسوزانی، نه اینکه او تو را بسوزاند و نابود کند و بگویی چیزی جز خدای احد و واحد وجود ندارد، می‌توانی! که این هوشیاری تو، آن هم از پرتو و از آن خداوند است که وجود دارد نه منیت تو؛ آن موقع است که می‌توانی ببینی که زندگی چگونه بر تو، پرتوافشانی می‌کند. آن موقع می‌توانی خدا را مشاهده کنی؛ در زیبایی‌ها، در نعمت‌ها، در آرامش، در سکوت و خیلی زیبایی‌های دیگر که صفات اویند. هستی را می‌توان در نیستی دید؛ همانند ثروتمندان که به فقیران بخشش می‌کنند که فقیران آینه‌ی ثروتمندان هستند.

آینه صافیّ نان، خود گُرسنه است
سوخته هم آینه آتش زنه است

نیستی و نقص، هر جایی که خاست
آینه خوبیّ جمله پیشه‌هاست

چونکه جامه چُست و دوزیده بود
مظهر فرهنگِ درزی چون شود؟

ناتراشیده همی باید جذوع
تا دروگر اصل سازد یا فروع

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت — ۳۲۰۳-۳۲۰۴-۳۲۰۵-۳۲۰۶

خواجه اشکسته بند، آنجا رود
که در آنجا پای اشکسته بود

کی شود، چون نیست رنجور نزار
آن جمالِ صنعتِ طبِّ اشکار؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۸-۳۲۰۷-

یک شخص گرسنه مانند آینه، آنچه را که واقعیت دارد نشان می‌دهد، یک فقیر همچون گرسنه‌ای است که گرسنگی را به خوبی نشان می‌دهد و ارزش نان را می‌داند و آینه‌ی نان، شخص گرسنه است. همچنین آینه‌ی سنگ چخماق فتیله‌ی سوخته شده است که نشان می‌دهد که فتیله به وسیله‌ی سنگ چخماق آتش گرفته؛ همین‌طور اگر اقرار به ناچیزی من‌ذهنیت کنی، می‌توانی توانایی‌های خداوند را ببینی؛ آن موقع آن آفتابی که به صورت ذره‌ای در تو نهان بوده، فوران خواهد کرد و تو را پر از فن و توانایی می‌کند که می‌توانی هر لحظه خلق کنی،

در جایی که کار و صنعت و هنر وجود دارد، در آنجا نشانه‌ی آینده‌ی نیستی و نقص است که حتماً یک زمانی آنجا نقص و نیستی‌ای وجود داشته، یا اگر همه‌ی لباسها همیشه دوخته و بدون نقص باشند پس هنر یک خیاط که درزدوزی است، کی دیده می‌شود؟

با شناسایی همانیدگی‌ها و دیدن این نقایص در خودت و انداختن و رهایی از آنها می‌توانی لباسی از حضور بدوزی می‌توانی! می‌توانی، ناتوانی و پیراهن ژنده‌ی من‌ذهنیت را ببینی، کنده‌ی درختان باید نتراشیده باشند تا هنر یک نجار به نمایش گذارده شود و نجار بتواند به صورتی که می‌خواهد آنها را به اصل و فرع تقسیم کند و چیزی بسازد و هنرش را به نمایش گذارد؛ تو هم تا این من‌ذهنی نادان را نتراشی و داشته‌ها و دردها و همانیدگی‌هایت را نیندازی، استعداد حضور در تو شکوفا نخواهد شد.

همین‌طور یک استاد شکسته‌بند جایی می‌رود که به او نیاز داشته باشند، که آنجا پا یا دست شکسته‌ای باشد، تو هم می‌توانی، هر جایی را که در زندگی نقص یا ضربه‌ای به خود وارد کردی چه جسمی یا چه روحی مانند شکسته‌بندی آنجا را ترمیم کنی و از نو بسازی. چگونه و مگر می‌شود تا بیماری وجود نداشته باشد، هنر طب دیده شود؟ مگر می‌شود بدون درمان من‌ذهنی به حضور رسید؟

خواری و دُونیّ مس‌ها بر مَلا
گر نباشد، کی نماید کیمیا؟

نقص‌ها آینه وصف کمال
و آن حقارت آینه عزّ و جلال

زانکه ضد را ضد کند ظاهر، یقین
زانکه با سرکه پدید است انگبین

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۹-۳۲۱۰-۳۲۱۱

هر که نقص خویش را دید و شناخت
 اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

همین طور تا خواری و بی‌ارزشی و پستی مس آشکارا دیده نشود، آیا می‌شود ارزش کیمیا و طلا و جواهر را دید و تشخیص داد؟ ارزشش چگونه دیده می‌شود؟ با محک زدن، خواری و پستی من‌ذهنی هم با تبدیل شدن و عدم کردن مرکزمان است که دیده و محک زده می‌شود که می‌توانیم آن کیمیای درون را مشاهده کنیم و ارزش و قدر آن را بفهمیم و متوجه شویم.

متوجه هستی که عمری را در بی‌توجهی به ارزش‌ها صرف کردی و ندانسته در چاه ذهن به دنبال ارزش‌ها می‌گشتی؟ این را بدان که نقص‌ها آیینه‌هایی هستند که وصف کمال می‌کنند؛ یعنی خواری و حقارت، آینه‌ی شکوه و عظمت است. با دیدن نقص‌هاست که می‌توانیم بزرگی و موفقیت را شناسایی کرده بپذیریم و برایش تلاش کنیم تا بتوانیم از خواری و بی‌ارزش بودن دور بمانیم و به شکوه و فر‌ایزادی خداوند زنده. اما ما تا حال چه کردیم؟ خیلی از ما انسان‌ها آنقدر در فکر خوب جلوه دادن جسم بودیم که حتی سبب می‌شدیم سلامتی‌مان به خطر بیفتد، که چی؟!

که مثلاً از قیافه، اندام، وزن، رنگ پوستمان، حتی تَن صدایمان راضی نیستیم و متحمل چه عمل‌های زیبایی می‌شویم که گاهی اوقات منجر به مرگ ما می‌شوند، چرا!؟


چون یقیناً هر ضدّی، ضدّ خود را نشان می‌دهد؛ مثلاً ضدّ شکر کردن همین راضی نبودن از نعمتهاست که ناشکری در عکس‌العمل‌های ما نسبت به آنهاست که بر مَلا می‌شود، مثلاً شیرینی عسل در برابر ترشی سرکه است که معلوم می‌شود.

حواست باشد که لحظات را چگونه می‌گذرانی؟ یا چه انتخابی داری؟ آیا انتخاب تو باعث تلخی حال خود و دیگران می‌شود یا شیرینی!

تو خوب می‌توانی تشخیص بدهی تلخی حال و روزت چگونه ایجاد می‌شود یا شیرینی آن از کجا نشعت می‌گیرد؟ چون تو قادر به تشخیص علت زندگی تلخ یا شیرینت هستی؛ درست به آسانی خوردن چیز شیرین یا تلخ.

انسانی که نقص خودش را ببیند و بشناسد می‌تواند در راه کمال‌جویی، ده‌اسبه بتازد تا به بیداری کامل برسد تا قرین دوست شود چنین انسانی اصلاً تمام انسان‌ها قادر به چنین تشخیصی هستند و می‌توانند شناسایی کنند و بین خوب و بد را فرق بگذارند؛ حتی یک انسان کم‌عقل هم قادر به تشخیص خوبی یا بدی حالش می‌شود البته به اندازه‌ی فهمش.

حال یک انسان روشندل و کمال‌یافته را ببین چگونه می‌تواند تشخیص دهد که بر اثر آن تشخیص برای رسیدن به کمال تمام تلاشش را می‌کند و سعی کاملی از خود نشان می‌دهد که به بیداری کامل برسد و بیدار بماند تا بتواند همنشین خداوند شود.

با تشکر و احترام
حداد از کرج 



خانم نصرت از سنندج



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان همراه.
 خاصیت‌های من‌ذهنی را بشناس و در ذهنت نگه‌دار! برگرفته از برنامه‌ی ۹۰۹ گنج حضور.

گرچه به زیر دل‌قی، شاه‌ی و کیقبادی
 ورچه ز چشم دوری، در جان و سینه یادی
 -مولوی، مثنوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۳۵

ما در حضور هستیم، اگرچه دل‌ق کهنه‌ی من‌ذهنی، قرن‌هاست که بر انسان حاکم است و باعث شده ما به صورت شرطی شده فکر و عمل کنیم ولی ما من‌ذهنی‌مان نیستیم. و قبول اینکه من‌ذهنی‌مان نیستیم، شناخت خصلت‌های آشکار و نهان من‌ذهنی را لازم دارد. باید در اطراف این خصلت‌ها فضاگشایی کنیم و بدانیم ما آن خصلت‌ها نیستیم؛ یعنی آنها را «لا» کنیم. با هر شناسایی پرده‌ی جدیدی از دل‌ق من‌ذهنی برداشته می‌شود تا در نهایت حضور ما مانند خورشیدی نمایان شود.

این خصلت‌ها برگرفته از برنامه‌ی ۹۰۹ گنج حضور به صورت چراغ راهنما بیان می‌شود و ابیاتی از مولانا برای «نفی این خصلت‌ها» هنگامی که با آن درگیر می‌شویم، بیان می‌شود.

چراغ راهنمای اول:

من ذهنی پندار کمال دارد! خود را کامل می‌داند و به دنبال آن آبرو و حیثیت من‌ذهنی را ساخته است. و پندار کمال
موشِ مادری است که فرزندان زیادی از او متولد شده و انبار حضور ما را می‌خورد.

گرچه خود را بس شکسته بیند او
آب صافی دان و سرگین زیر جو
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷

چراغ راهنمای دوم:

من ذهنی به خود و دیگران ضرر می‌رساند! اگر ما بتوانیم به خود ضرر نرسانیم، به راحتی می‌توانیم جلوی ضرر دیگران را هم بگیریم. ممکن است ما همه‌ی اصول اخلاقی و قوانین را رعایت کنیم ولی از درون مشغول ضرر و تخریب خود به وسیله‌ی من‌ذهنی‌مان باشیم و به این صورت به بیرون هم منعکس شود.

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰-

چراغ راهنمای سوّم:

من ذهنی خود را بسیار دانا می‌داند و با تکبر روی زمین راه می‌رود؛ در عین حال او بسیار نیازمند تایید، توجه و قدردانی دیگران است.

گفت حق که بندگان جفت عَوْن
بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

-عون: یار و یاور، کمک‌رسان
-هون: نرمی و آسانی

چراغ راهنمای چهارم:

من ذهنی حس وجود دارد! در صورتی که او توهمی بیش نیست و ساخته‌ی افکار سریعِ خودمان است.

«تا وقتی بخواهید دیده شوید، کارگاه خدا را بستید. - (آقای شهبازی) -»

از همه اوهام و تصویرات، دور

نور نور نور نور نور نور

- مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

چراغ راهنمای پنجم:

من ذهنی علاقه به ایجاد درد و پخش درد در خود و دیگران دارد! با این همه به خاطر پندار کمال خود می‌گویند،
من درد ندارم و دیگران در من درد ایجاد می‌کنند. به عبارتی مسئولیت هشیاری خود را به عهده نمی‌گیرد.

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

چراغ راهنمای ششم:

من ذهنی دید دویی دارد! او اتفاقات را بلافاصله خوب و بد می کند و از آن زندگی می خواهد. نباید از وضعیت‌ها عکس بگیریم و در حافظه‌ی خود به‌عنوان خوب یا بد بایگانی کنیم؛ بلکه همه‌ی وضعیت‌ها گذرا هستند اگر در اطراف آنها فضاگشایی کنیم.

این دویی اوصاف دید احوّل است
 و نه اول آخر، آخر اول است
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۹

چراغ راهنمای هفتم:

من ذهنی ما را از حس‌های عدم محروم می‌کند! او ما را وادار می‌کند بعد از هر اتفاق و دیدن هر وضعیت، حس‌ها و ذهن خود را به کار ببریم و با بستن فضا از حس‌های واقعی که از مرکز عدم می‌آید محروم می‌مانیم. به آنچه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهیم تا گوش و چشم و حس‌های عدممان مانند بویایی فعال شود.

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

چراغ راهنمای هشتم:

من ذهنی با خوف و رجای ذهنی ما را وادار به عجله می کند! او از تبدیل، چیزی نمی داند با این حال شرطی شده که در مورد همه چیز حتی امور معنوی که بنیاد آن بر «فضاگشایی» است دخالت کند. با فضاگشایی اصلاً او نمی ماند که اظهار نظر کند.

سوار عشق شو وز ره میندیش
که اسب عشق بس راهوار باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۶۲

چراغ راهنمای نهم:

من ذهنی با ایجاد زمان روانشناختی و حرص، ما را تشویق به نگه داشتن همانیدگی‌ها و زیاد کردن آنها می‌کند!
این مورد با تقلید از اطرافیان و جامعه شدت پیدا می‌کند. ترس از اینکه از دیگران عقب نمائیم!

هیچ نبرده است کسی مهره ز انبان جهان
رنجه مشو زانکه تو هم، مهره ز انبان نبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

-انبان: کیسه بزرگ، شکم

چراغ راهنمای دهم:

من ذهنی همواره به دنبال راه و راهنما برای خود و دیگران است. وقتی عقب کشیده و ذهنمان را نگاه می کنیم، یعنی به صورت حضور ناظر شاهد ذهنمان می شویم، ما و خدا یکی هستیم و مهتدی و هادی می شویم. یعنی هم خودش را هدایت می کند و هم هادی می شود. به عبارتی خودمان استاد خودمان می شویم.

چراغی است تمییز در سینه روشن

رهاند تو را از فریب و دغایی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۲۰

چراغ راهنمای یازدهم:

من ذهنی می خواهد دفع قضا کند! انسان فضاگشا از آنچه قضا پیش می آورد راضی است و گله و شکایتی ندارد. زمان جدایی کامل ما را هم از ذهن، زندگی رهبری می کند و ما نباید بی قراری کنیم؛ بلکه از هر میزان پیشرفتی که نصیبمان شده راضی باشیم.

از رضا که هست رام آن گرام
جستن دفع قضاشان شد حرام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

چراغ راهنمای دوازدهم:

من ذهنی خود را هوشمند و حل کننده‌ی مسایل ما می‌دانم! او خود مسئله می‌سازد و می‌خواهد مسئله حل کند! فکرهای او از باورهای پوسیده و همانیدگی‌ها و دردهایش می‌آید. با فضاگشایی اطراف اتفاقات درونی و بیرونی و عدم کردن مرکزمان، خداوند از طریق ما فکر و عمل می‌کند.

ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ كَفْتِ حَقِّ
 كَارِ حَقِّ بَرِ كَارِهَا دَارِدِ سَبَقِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

-ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ: من تیر می‌اندازم و تو تیر نمی‌اندازی
 -سبق: پیشی

کار با من ذهنی چون با شکست مواجه می‌شود، ما را ناامید می‌کند و ما از شناسایی و برداشتن پرده‌های همانیدگی از روی چشم عدم خود، دست برداشته و بلکه پرده‌های جدیدی مانند من ذهنی معنوی نما می‌گذاریم!

این خصلت‌های من ذهنی تعدادی محدود از شناسایی پرده‌های من ذهنی بود. با فضاگشایی اطراف اتفاقات و وضعیت‌ها هر چه بیشتر، پرده‌های همانیدگی و دردها شناسایی می‌شود و ما در حالیکه به رویدادهای درونی خودمان «بسیار فضاگشا» هستیم، به زمان بسیار کمتری در خروج از ذهن نیاز خواهیم داشت.

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

با تشکر
-نصرت، سندج



خانم هیوا



با سلام و عشق فراوان خدمت آقای شهبازی بزرگوار و عزیزان دل‌گشای گنج حضور.

بعد ازین شیوه دیگر گیرم

چند بیگار دیگران کردن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۹۹

-بیگار: کار بی‌مزد

همه چیز برمی‌گردد به این شیوه، ما فساداری کنیم و مرکزمان را عدم نگه داریم. منتهی چون ما با شیوه‌های فکری و باوری متفاوتی که از دیگران و جامعه گرفتیم، هم‌هویت هستیم و به‌خاطر این داریم بیگار این نوع شیوه‌ی فکری را بر دوش می‌کشیم ولی می‌توانیم با شیوه‌ی تسلیم و فساداری، یعنی وقتی با فضاگشایی عمیق شدیم و هر چه آن فضای گشوده شده به ما گفت کارهایمان را پیش ببریم و عبادت درست را به‌جا بیاوریم، تا از دست بیگار من‌ذهنی که سالها کار و تلاش و عبادت می‌کنیم به جایی نمی‌رسیم رها بشویم.

ماهیان را بحر نگذارد برون
 خاکیان را بحر نگذارد درون
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۱

کسی که در بحر یکتایی خدا زندگی می‌کند و فراوانی خدا را با عین جانش حس می‌کند، حتماً آن انسان حسودی نمی‌کند و تنگ‌نظر نیست؛ احتیاجی به مقایسه ندارد می‌داند در دریای بی‌نهایت از عشق و خرد خدا، زندگی می‌کند و از دریا بیرون نمی‌آید، و حتماً همنشین من‌های ذهنی نمی‌شود که در خاکستان و غریبستان تنگ‌نظری و بی‌حالی و تغییرناپذیری ذهن، زندگی می‌کنند و میل رفاقت و دوستی با آنها را ندارد و هیچ وقت من‌های ذهنی که همراهش دنبال انباشتگی هستند و با بیشتر خواستن حال مصنوعی خودشان را خوش می‌کنند نمی‌توانند شنا کردن در دریای عمیق شادی بی‌سبب را یاد بگیرند و وارد آن شوند یعنی ماهی نخواهند شد. چون بلد نیستند که باید توازن داشته باشند و اصلاً زندگی در بیشتر خواستن نیست؛ بلکه در بیشتر بخشیدن است، در بخشش است در محبت و دوستی و صداقت و عشق خواستن برای دیگران هست، کسی که خاک افسردگی و درد من‌ذهنی بر سرش می‌بارد نمی‌تواند عادت به باران عشق و وحدت خدا بکند و در نتیجه وارد دریای حضور نخواهد توانست بشود.

شیرین چو شکر تو باش شاکر

شاکر هر دم شکر ستاند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱۲

شیرین باش همچو شکر که هیچ تلخی در خود جا نمی‌دهد تا با حالت شاکرگونه‌ی خود در برابر هر اتفاقی فساداری کنیم و هر لحظه‌ی ما زیبا شود. شاکر با فساداری لحظه‌به‌لحظه هر دم از زندگی شکر می‌گیرد و الهامی زیبا به او می‌رسد؛ طوری که تمام زندگیش را خرد خدایی هدایت می‌کند. از وجودش آرامش به جسمش به روابطش می‌ریزد و خاصیت شاکر بودن در تمام جنبه‌های زندگیش نفوذ خواهد کرد، به طوری که عواطف لطیفش دایم شکری از جنس دوستی و عشق و الهامات شفادهنده می‌ستاند و به وجود خودش و انسانهایی که طالب هستند آن را می‌رساند.


با تشکر

هیوا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com